

شکریست با شکایت

خشیار خسته



GILGAMISHAN

شُکریست با شکایت

شعر

(سالهای هشتاد و پنج تا هشتاد و هشت)

خشایار خسته

نشر گیلگمیشان - ۲۰۱۰

همه‌ی حقوق این اثر محفوظ و در اختیار ناشر است. این اثر مطابق قوانین بین‌المللی به ثبت رسیده است و هرگونه تکثیر و چاپ آن، به استثنای نقل قول به منظور نقد و بررسی، بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است.

خسته، خشایار.

شکر یست با شکایت/خشایار خسته --- تورنتو: نشر گیلگمیشان

2010-1389

32 ص. --- شعر

کتابخانه ملی کانادا --- شماره ثبت 0-978-0-9865090-7

شُکریست با شکایت

شعر

خشایار خسته

چاپ نخست، زمستان ۱۳۸۹، کانادا، نشر گیلگمیشان

ISBN: 978-0-9865090-8-7
Gilgamishan Publishing

Gilgamishan – 2010

تقدیم به همسرش

با تشکر از امید عزیز برای طراحی زیبای جلد مجموعه

زان یارِ دلنوازم شُکریست با شکایت
گر نکته دانِ عشقی بشنو تو این
حکایت

فهرست

۸	شکر
۹	اول
۱۰	دوم
۱۱	سوم
۱۲	چهارم
۱۳	پنجم
۱۴	ششم
۱۵	هفتم
۱۶	هشتم
۱۷	نهم
۱۸	دهم
۱۹	شکایت
۲۰	اول
۲۱	دوم
۲۲	سوم
۲۳	چهارم
۲۴	پنجم
۲۵	ششم
۲۶	هفتم
۲۷	هشتم
۲۸	نهم
۲۹	دهم
۳۰	حکایت

شُكْر



اول

مقدمه با من، معلق، در جاریِ هوایِ اطراف می چرخد
دورِ سرِ من، حوالیِ گردنات
هایِ کوچکی که دودِ سیالِ سیگار را در دهلیزِ تنگِ زمانِ وادار می کند، گرم
است
تنِ توست که در تنگیِ پیراهن، مدام مماس می شود با کرک های نرمِ
تی شرت
سُر می خورم توی خودم
مقدمه جایی بینِ ترس، مادر و تک زبان من
مقدمه جایی بین مردانه های روزمره
گیر است
بستنی خوب، مادر مهربان و تک زبان من گرم است
چون تو خوب نگاهام می کنی شاید دارم وادار می کند مقدمه بیا ... ید
تو یار من باشی آخ چه عالمی داره
باد می آید
این جا میدان مین است بین انسان ها که سیم ها هم رس اند همیشه نه موازی
مقدمه بی هوا معلق می رود
اینجا میدان مین است
گرم است
سرباز خوبی ام از این همه خمپاره و آدم و زخم و حمله
پس
تفنگ، نشانه- مقدمه، گلوله
خلاص
بی مقدمه می آیم
سیگار می کشی مرد؟

دوم

رختخواب بود صبح و رخوت که باد تو را انداخته اینجا بین جناق سینه‌ام
سینه‌ی صافِ من
هزار سال که آرام بودم و متین گُر گرفته امروز، اینجا، با تو
نمی‌دانم بیگانه! نمی‌دانم
آنقدر هستی به گمانم که نخواهم حرف بزنیم، کلمه بزنیم
بیا مستی بزنیم به جای کلمه
هم صدایش بهتر است هم خودش بهتر است هم تو بهتری بیگانه!
بیا دستی بزنیم، پایی بزنیم، بکوبیم
رخوت را که می‌آید و می‌رود جایی بین فصل‌های من، پذیرفته‌ام
من پذیرفته‌ام
امروزها روزی چند فصل را می‌گذرانم، شاید چند سالِ پر از فصل را
باد، رخوت می‌اندازد مثل تو اینجا بین جناق سینه‌ام
سینه‌ی صافِ تو

سوم

در تبعیدی که امر - نشانده می شوم توی خودم
می نشینم؛ یادشان برود
آمرین یاد ندارند، شاید برخیزم
ذهن من کم کم زیبا را برمی سازد از این بُعد
از این بعید که تویی
بلورهایی که برای تو متبلورشان می کنم و گاهی
انگشت هنرمند جا می ماند
زیباتر است
انگشت هنرمند توی بلور زیباتر است
دردستان تو زیباتر است بیگانه!
دل ام می شورد انگار که نداند بلورشناسی
انگار دل ام می شورد که بلور می بینم ات
بلور با لبه های تیز و هندسی
لبهای تو
انگشت من، انگشتان تو
نشست کردی در دل
منعکس شده ای در بلورهای من
در انگشتان من
نوا هم، نوا می شود این طور
هماهنگ که می شویم خوش ام
نه من که تو را فکر کنم بخواهم
نه تو مرا می توانی
بلورهای انگشتان دل ام در میان انگشتان استخوانی ات زیباست

چهارم

خواستند ازدواج کنند باز با دخترهایی که پستان‌هاشان را تهوع می‌شوم
اسب شدم، میمون شدم، سگپسر هستم که هنوز به تو باشم
هنوز می‌توانم روزهایی را رسم کنم که از هزار افسان می‌گویی و نفس می‌کشی
سنگه‌و ک، گرماییل می‌شد و ار نوک، ارماییل و تو کم کم رخنه می‌شوی
رودخانه پشت سد با خیال تخت نشسته‌ام
رخنه‌یی تو بیگانه
امروز فردا تماشایی می‌شویم

پنجم

مجبورم

این جا که توی یک سیال لزج راه می‌روم
لاله است این معبد - پارک
یواش‌ام
لزج است
نارنجی. تی شرت تو می‌خواهد اُسْمُزِی با من بشود
از این طرف

تراوا می‌شود توی لزج به من
از چپ

تو چه قدر زیبایی
من چه قدر نایابم

راه می‌رفتم که تو را آمدم
آمده‌ای و من راه می‌رفتم
سبز من با نارنجی‌ات مقدس است
گُل است
خفهام همیشه معمولا معلق در سیال لزج
حرفام نمی‌آید به تو
رنگ که نیست نمی‌تواند
نمی‌تراود
مجبورم

ششم

پیار پوست نمی‌گیرم اما ...
آدمی نمی‌دانم عاشقی‌اش پیاز دارد و تعامد هم؟
بو ندارد اصلا
اصلا
اشک دارد
این روزها عمود هم می‌شوم
پیار هم اشک می‌رود بیرون
اما آدمی نمی‌دانم این دو-اش با هم می‌گیرد؟
یا عمود و پیاز نمی‌شوی با من
یا اگر می‌شوی بیا با هم
عاشقت منم ها . . . بیا بیرون

هفتم

این ضیافت را مهمان می‌شوی ؟
ترس من را می‌خوریم
تنهایی را خودم خورده‌ام
در خلوت
پیشکش برای مهمان، تنهایی ندارم
تن و پوست من تنهایی دارد
رگ و پی‌ام هم از تنهایی دارد
این را خودم مشتری‌ام
تنهایی‌ات را بخور اگر می‌آیی مهمان من
می‌ترسم
از خودم فقط
نه از تو، نه از تنهایی
بیا ترس بخوریم
آیینهام باش آشنا !

هشتم

من این ستون چادر کاشته شده‌ام
چراغ هم شب‌ها می‌گیرم دستم
خوش باشند
کار من برپا داشتن است
اما تو هم آن ستون باشی که خوب می‌شویم
روز ستون باشیم خوش باشند
شب زیر نور ماه که می‌افتد از شکاف چادر
که خوش‌ها خواب‌اند در سایه
رگه‌های تنات را بکاوم
رگه‌های تنم را بکاوی
جر جر کنیم

نهم

هوای کرج اینطور آغشته نبود دیروز
یا هر جای دیگر نزدیک تهران
امروز اما
تهران و حومه آغشته اند به
تو
زیر بغل‌های این تازه درخت را که می‌بینم
تازه است، صاف است
موهای سبزِ مرطوب
که انگار بارفیکس می‌پری
عضلاتِ کشیده‌ات
معلوم بود
نیلوفری شدم توی خودم
عمود هم
امروز درد می‌کنم
اینجا کرج است
بیست قدمی تو

دهم

رخت نیستم آویزانات شوم
درخت نیستم آویزانام شوی
هیزم هست برای خرد کردن
هیزمشکن می‌خواهم
تبر به دست
رخت کنده‌ام و آماده
پیراهن هیزمشکن
نه بر تن
که بسته به کمر زیباست
این صدای تبر بود
تبر من
بزن
نوبت توست

شکایت



اول

چه جراتی رفت در من
آورد بیرون
کشیده شد توی خیابان خلوت تهران
توی خانه‌ات که نگاه، شیرهای درنده بودند و تو بچه شیر
دهم محرم که سیاه‌پوش آدمم توی خانه افس
شیر و حلوا آوردی، چه جراتی رفت در تو
انداخت این جا
شیرها نداشتند دیگر با من کار
تو مرا دزدیدی
نذری و سیگار
چه جراتی رفت در من توی دهان شیر
حسینی‌ام و کشید تا چپ بشوی برای خودت
چپام و کشید تا بشوی برای خودت
رنگ که نداشته باشی شیر می شود
دل می‌شود
شیر شو بچه
تولگی تا کی؟

دوم

یک جفت کفش که روشن نگاهشان می کرد توی بغل من
گرم بود وسط ظهر عاشورا
نذر تو بود و ادای من
یک جفت کفش که تنگ، کسی گرفته بود از توی دستهای من
کسی توی من ایمان دارد به نذر
گرفته بودشان تنگ از توی من، از توی دستهای من
نگاهشان می کرد جوری از توی چشمهام
روشن نگاهشان می کند
نگاه می کردم
روبرو در مسجد بود و بزرگ بود و نذر کرده بودی
از جان می گذشتم و صدا ندارد از جان گذشتن
از تن که می گذری نذر قبول
پا که تاول زد و حسینی باشی قبول
صدا که می دهد ی ... ی
که می کوبی توی سینهات
عرب بودی و عجم بودی و از جان بودم
جان بودم
لا رایت الا جمیلا
که اندازه ی دهان ام نیست
مشقاش می کنم
یک جفت پا که جورابها را نمی شود کرد روی تاول
توی دست من، توی جیب من کسی از توی دست من گرفته بود جوراب ... تنگ
یک جفت کفش که کسی جفتشان کرد از توی من
روبروی تاولهای پا
پاهای تو
جان ام بود آن ظهر عاشورا که توی من ایستاد به انتظار
به احترام

سوم

عقل ام را می فروشم
حافظه می خرم برای جفت مان
دالان های تو در توی بازار تبریز
دالان های خاطره
شام غریبان آقا
علم های سبز و سیاه و
فانوس ها که تکان می خورند
من چشم به راه تو بودم
نئجه قان آغلاماسون داش بوگون
کسیلیپ یتیمیش / یکی باش بوگون
صدا ندارم
نعره می کشیدی مردانه و من که بیرون ساکت بود
دل، من را کشید از نعره تا رعشه
بیرون ساکت است
نعره نمی کشی
عشق که باشد، حسین باشد و بودا
عظمت در نگاه توست درویش، نه حسین، نه بودا

چهارم

کُلک چال که با کفش چرمی بروی

که بر می‌گردی

لیز است

دستِ من را که می‌گیری / نمی‌گیری

دلهره می‌ریزد توی آدم که لیز می‌خورم الان

نخوردم

هنوز ایستاده در سرمای کُلک چال

هنوز لوبیا گرم می‌خورم بعد از این همه سال

حلیم که بی نمک باشد سیگار روشن کن

یه نَخَم بده من

سرما که می‌رود توی تنِ آدمی

جمع می‌شوی تویِ خودت

تکان بخور

بلرز

سیگار بکش

پنجم

آب لیمو و چای خشک و استمنا
موهای خیسِ تو که انگشتان من توی شان ...
آب حیات گرفت، ول نمی‌کند
لُخت می‌کند
می‌ریزد همه‌ی تزویر و حساب و کتابِ کشکی
من بودم، آبِ حیات می‌ریختم توی آب
مستی که بگیردات همیشه مست می‌مانی
مستی که نگیرد ات چای خشک لازم می‌شوی
کجا رفتی پسر
مست نیستی
چای خشک ندارم
نمی‌بینم ات
آنقدر یک جام دگر ریختی که من نتوانم شد
پپاله را که همین حالا بردیم بالا به سلامتی
هنوز همان بالاهاست
صدای خوشِ جامِ دوست را نمی‌شنوم
بزن مرد
بیا برویم

ششم

آب سیب را که زیر لحاف بخوریم
لحاف را که چادر کنیم توی هال
تو که هی سر در گم باشی
من که هی عرفان بشوم و عقل ... نداشتی خودم باشم
من که نگهبان نبودم
مرا بردی هی توی قالب هم‌نشینانِ خودت که می‌دانی چه‌شان هست و چه‌شان
نیست
که عقیق، مصیبت می‌شود و تیک کبر و شیت می‌شود خوب و ناز
هزار زبان شدم که بی‌خیال، من را نبر توی قالب‌ها
هزار آیینه شدم که ببین آقا
منو می‌بینی؟

هفتم

انگشتانت را گیر می‌دهی لایِ هم و می‌گذاری‌شان روی سر
می‌شوی کلاغ
نگاه هم نمی‌شود برود بوزد دورِ تن‌ات
تی‌شرت می‌رود بالا
خط‌ها تصور می‌کنم بیرون‌اند
محو
دو تا روبرو
می‌روند هم‌رس شوند
دل که شور می‌زند از این تصویر
نگاه نمی‌شود بوزد
ناف کشیده می‌شود و دایره‌اش می‌شود بیضی
انگشتانی که لایِ هم بیضی می‌سازند
موسی هم تی‌شرت‌اش را می‌کشانید بالا لابد
انگشتان‌اش ید بیضا می‌شدند
بیضی نافِ تو خرخره‌ام را گرفت
نگاه که نمی‌شود بوزد نفس نمی‌رود بیرون
ول نمی‌کند مرد!

هشتم

جای آخرین انگشتان ات هنوز هست روی شانه‌هام
بوی چای تازه دم توی سینی
دست من
بوی مهر انگشتان استخوانی
دستان تو
گیج می‌زنم از خودم
از تو
جای انگشتان تو، اینجا روی شانه‌هام چه کار دارند این همه سال ؟
هی می‌نشینی روبروی من
هی ولت می‌کنم توی تنهایی‌هام
بیا بشین ببین چه مرگشه

نهم

قیاس که می‌کنی انگار مردابی می‌شود این حوالی
دست و پا می‌زدم، فرو رفتم
این همه زندگی کردم شبیه نباشم
چرا مرا تشبیه کردی؟
چیزی از من شد شبیه چیزی که در تو ساخته بودند
مجعول، محکوم، غم
بزخم و زخم، توی مرداب، فروست که می‌رود آدمی
بای ذنب قُتِلت؟
من اینجام
آهای پسر ... من را ببین

دهم

سنجیده بودم قبل‌ها و آفت است سنجش
ساییدم و ساییدم و فراموش‌ام شد قیاس
بهتر نبودى گاهِ آشنایى مان در معبد
بدتر هم که نبودى
نشست‌نات بود که یخ‌ام آب شد
یخ‌م / امروز برات
نشانی باشد از خیزشِ نابه‌هنگام‌ات
برخاستى
یخ زدم
فروشى بود لاید که فروختى شان
به دو پک علف که نگاه فروختنى نمى‌شود که
جام زدیم آقا



حکایت

کسی که حرفاش رفته بود
حرفاش آوردی
دنیا بی حضورِ متینِ تو راحت تر بود
آستین که بالا زد، حرف هم زد
بشینِ آخرشو تماشا کن کجا رفتی؟
پشتِ آدم که خالی می شود
زخمی می ماند آقا
حالا خودت خالی ش کرده باشی
طوفانی برده باشدات
زمین زیر پات باز شده باشد
خالی شد
این، جای حضورِ متینِ توست پسر
این جا کرج نیست
فرسنگ‌ها خالی است تا حضورِ تو

No part of this book may be reproduced or utilized in any form or by any means, except for review purposes, without written permission from the publisher and author.

Copyright © 2010 by Gilgamishaan Publishing ISBN:
978-0-9865090-8-7

Published On-line in Toronto Canada
Gilgamishaan Publishing
135 Tyndall Ave. 312
Toronto Ontario
M6K 2G

Iranian Queer On-line Library Titles published by Gilgamishaan

1. **The TeaHouse** by Khashayar Khaste
2. **Only One Day** by Reza Pesar
3. **Ice Cream** by Elham Malekpour
4. **The Book** of Khor by Elham Malekpour
5. **The First Word** by Kourosh Zandi

Queer titles published by Afra Publishing

1. **Didn't I say so? Our story has always goes like this** by Khashayar Khasteh
2. **The Forlorn Boys Tribe** by Mehdi Hamzad
3. **Pour out the pain On my body** by Hamid Parnian
4. **We Are Here to Conquer the The Moment** by Barbod Shab
5. **America** - Alen Ginzberg Translated by Ramtin
6. **Blue Ashes** Jean-Paul Daoust Translated by Ramtin
7. **Thirteen Tales of I am Here** by Chitra
8. **Iraj Mirza** by Sepenta
9. **Queer Sociology and Theology** by Hamid Parnian
10. **Is There Anyone to Help Me?** by Omid Reza
11. **Ghsedak-Baazi** by Omid Reza
12. **Omid Is Resting Here** by Omid Reza



زان بدو نام شهرت یافت
که گشتوان عشق شاهان
عادت